

پژواک فرهنگ شادی در شاهنامه و متون اوستایی و پهلوی

حسین جلالی^۱

چکیده

در ایران باستان شادی مایهٔ فزونی شور و سرور و امید و سبب بیرون شد ذهن و ضمیر انسان از سستی و انفعال مرگ‌آور و بی‌ثمر بود. می‌توان آن را یک موهبت بزرگ ایزدی که بیش از همهٔ مواهب در خور سپاس است، تلقی کرد. نه فقط داریوش در کتیبهٔ خویش، اهورا مزدا آفرینندهٔ زمین و آسمان را به خاطر همین شادی که برای انسان آفرید سپاس جداگانه گفت، بلکه در اوستا و برخی کتاب‌های پهلوی نیز خداوند به سبب این هدیهٔ ارزشمند، فراوان ستوده گشت. در شاهنامه نیز که مهمترین سند فرهنگی منظوم به جای مانده از ایران باستان است به این نکته اشارات فراوان شده و جایگاه ارزشمند شادی در میان ایرانیان باستان مورد تأکید قرار گرفته است که بی‌گمان فردوسی در پرداختن به ارزش و فلسفهٔ شادی به سنگ نوشته‌ها و متون اوستایی و پهلوی نظر داشته است.

کلیدواژه‌ها

شادی، شاهنامه، متون اوستایی و پهلوی، آیین‌ها، پیامدهای شادی

^۱ استادیار زبان و ادبیات فارسی، واحد مبارکه، دانشگاه آزاد اسلامی، مبارکه، ایران، h.jalali@mau.ac.ir

مقدمه

شادی به معنای دل‌بستگی به خود و دیگران و نقطه آغاز حرکت‌هایی است تازه به سوی افق‌های دوست داشتنی و خوش-فرجام و تعبیری مثبت از موافق بودن جریان حیات با نیازهای انسانی. به همین جهت «شادی» از ارکان هویت انسانی است. بند اول کتیبه‌ای از داریوش در آبراه سوئز چنین می‌گوید: «بغ بزرگ اورمزد است که آسمان را داد (=آفرید)، که این بوم (=سرزمین) را داد، که مردم را داد، که شادی مردم را داد...» (راشد محصل، ۱۳۸۰: ۶۲). این تلقی که آفرینش شادی را با آفرینش آسمان و ایران هم‌سنگ می‌کند، شأن شادی را در میان ایرانیان باستان نشان می‌دهد.

ایرانیان باستان برای سی‌روز ماه، سی‌نام گونه‌گون نهاده بودند که دوازده نام از این سی‌نام، نام ماه‌های سال هم بود. هرگاه که نام ماه و نام روز یکی می‌شد آن را به فال نیک می‌گرفتند و جشنی برپا می‌نمودند و به شادی می‌پرداختند و بدین سان دوازده جشن ماهانه در سال برگزار می‌گشت.

ایرانیان سوگ و غم را از آفریده‌های اهریمنی و شادی را موهبتی ایزدی می‌شمردند. غم‌پسندی و غم‌پذیری را خلاف طبیعت و خوی و منش خویش می‌دانستند. آنان شادی را مایه امید و سرزندگی، مایه سلامت جسم و جان و خرد و خردمندی می‌انگاشتند. از هر فرصتی برای شادمانی خویش و دیگران بهره می‌بردند چنانچه در جای‌جای شاهنامه نیز به آن سفارش گردیده است (ر.ک. ج. ۲۰۹/۷-۲۰۸: ۲۹-۳۱). آنان با به راه انداختن بزم‌ها، با هدیه دادن و هدیه گرفتن، شاد باش گفتن، خنیاگری و نوازندگی، رفتن به شکار و... موجبات شادی خود و دوستداران خود را فراهم می‌نمودند.

زندگی پهلوانان و قهرمانان شاهنامه «در کردار» جز با شادی نمی‌گذرد. اگر اندوهی هست - مانند اندوه رستم در خوان چهارم - گذراست و دیری نمی‌پاید (ر.ک. ج. ۹۸/۲: ۴۱۱-۴۰۶) و یا پژمان اسفندیار در خوان چهارم (ر.ک. ج. ۱۷۸/۶: ۲۰۴-۲۰۰). این اندوه آنان را از آنچه نیک و از آنچه «خویشکاری» خویش در روی زمین می‌دانند باز نمی‌دارد و آنها همچنان به پشتی یزدان، نبرد ایزدی خود را پی می‌گیرند. جوانی و بی‌باکی بیژن، دلاوری پرواگرانه گیو، کوشش‌های خردمندانۀ گودرز، زندگانی بی‌همتا و شگفت‌انگیز رستم و حتی کردار و گفتار کیخسرو و نوش‌خواریهای شادمانۀ همه ایشان در همین راستاست (ر.ک. ثاقب فر، ۱۳۷۷: ۲۴۰).

در ادامه به بررسی خاستگاه و جایگاه شادی در باور ایرانیان باستان، آیین‌های شادی‌آفرین و پیامدهای شادی در شاهنامه و متون اوستایی و پهلوی پرداخته شده است.

خاستگاه شادی در باور ایرانیان باستان

در شمار فراوانی از سنگ‌نوشته‌های ایران باستان، شادی به عنوان آفریده اهورا مزدا برای مردم دانسته شده و برای آن ارز و ارج بسیار نهاده شده. در شش کتیبه از داریوش اول (نقش رستم، شوش، کوه الوند، آبراه سوئز)، هشت کتیبه از خشایارشا (پرسپولیس، وان، کوه الوند) و کتیبه اردشیر اول (تخت جمشید)، اردشیر دوم (همدان) و اردشیر سوم (تخت جمشید) این عبارت آغازین حک شده است که: «اهورا مزدا خدای بزرگ است که این زمین را آفرید، که آن آسمان را آفرید، که مردم را آفرید، که شادی را برای مردم آفرید» (باقری، ۱۳۸: ۳۴).

در بخشی از کتیبه داریوش هخامنشی در نقش رستم آمده است: «بغ بزرگ اورمزد است که داد (=آفرید) این شکوه را که دیده می‌شود، که داد شادی مردم را، که خرد و آروندی بر داریوش شاه فرو نهاد» (راشد محصل، ۱۳۸۰: ۶۳). در این سنگ‌نوشته و سنگ‌نوشته‌ای که ذکر آن در مقدمه رفت به صراحت درباره خاستگاه شادی سخن رفته است. آنان نه تنها اورمزد (اهورا مزدا) را آفریننده شکوه و خرد و نیرو می‌دانستند بلکه وی را خالق شادی می‌پنداشتند.

این نکته در چندین بخش از اوستا نیز آمده است. در یسنا سروده یکم/ هات سی ودوم آمده است: «ای مزدا اهوره؛ خویشاوندان و همکاران و یاوران من برای دست‌یابی به شادمانی و بهروزی، از خواستاران تواند» یا در گات بیست‌ونهم آمده است: «ای مزدا اهوره؛ ما را نیروی مینوی و شادمانی بخش تا بر ستیز و آزار دشمنان چیره شویم» (دوستخواه، ۱۳۸۹: ۲۳ و ۸).

افزون بر اوستا و سنگ نوشته‌ها، در متون پهلوی نیز به این باور ایرانی باستان اشاره شده، در «بندهشن» آمده است که؛ اهورا مزدا با یاری آسمان شادی را آفرید، بدان قصد که در دوران آمیختگی، یاور آفریده‌های اهورا مزدا باشد و به آنها برای پایداری مقابل کنش‌های اهریمنی نیرو ببخشد. «او به یاری آسمان شادی را آفرید. بدان روی برای او شادی را فراز آفرید که اکنون که آمیختگی است، آفریدگان به شادی در ایستند» (بهار، ۱۳۸۰: ۴۰).

از آنجا که شاهنامه به تصریح مکرر خود فردوسی بر اساس منابع متثور به نظم آمده، طبعاً فردوسی در پرداختن به شادی و خاستگاه آن به این مآخذ توجه تام داشته است. با توجه به نشانه‌هایی که از شاهنامه و منابع دیگر به دست می‌آید، فردوسی در سرایش نامه باستان، استقلال شاعرانه و خردمندانه خویش را حفظ کرده است و امانت‌داری او به مفهوم دقیق پایبندی و کامل به همه مندرجات مآخذ شاهنامه نیست. فردوسی در چند جای نامورنامه، خاستگاه شادی را خداوند معرفی می‌کند:

ز خط نخست آفرین گستردید بدان دادگر کو جهان آفرید
از اویست شادی، ازویست زور خداوند کیوان و ناهید و هور
(ج ۱/۱۷۷: ۶۴۳-۶۴۲)

در جای دیگر خرد را بهترین گوهری می‌داند که از سوی خداوند به ما داده شده و شادی را زاییده خرد می‌بیند:

خرد بهتر از هر چه ایزد بداد ستایش خرد را به از راه داد
ازو شادمانی و زویت غمیست و زویت فزونی و زویت کمیست
(ج ۱/۱۳: ۱۹-۱۸)

یا (ر.ک. ج ۳۹۷/۷: ۱۶۳۷) و (ر.ک. ج ۳۱۶/۹: ۶۸). بر اساس این شواهد و مستندات باید گفت به باور ایرانیان کهن اهورا مزدا (خداوند) سرمنشأ و آفریننده شادی برای مردمان است و آن کسی که خود را از آن بی‌بهره سازد به نعمت پروردگار خویش کفران می‌ورزد.

آیین‌ها و رسوم شادی آفرین در شاهنامه و متون اوستایی و پهلوی

واژه جشن در اوستا به صورت یَسَنَ (Yasana) به معنای ستایش و در زبان پهلوی (یَزَشنه، Yazasna) و در سانسکریت «یَنجه» (Yanja) آمده است. بهترین بستر برای بروز شادی طبقات مختلف ایرانیان باستان، جشن‌ها بود. جشن‌ها معمولاً تمام طیف‌های اجتماعی را در برمی‌گرفت. از بسیاری جشن‌ها در ایران باستان چنین پیداست که ایرانیان برای شادی‌های زندگی ارزش فراوان قائل بودند و طبع انسانی و روح دادگری و بیزاری از خونریزی و گرایش به مهربانی دلیل بارزیست بر طبیعت شادی آفرین و لطیف نیاکان ما. کشاورزان، شبانان و البته نظامیان و روحانیان و به ویژه طبقه ثروتمند نیز با این طبقات اخیر در ارتباط نزدیک بودند و آداب و رسوم آنها را هر چند در برخی موارد برای تفنن و خوشگذرانی اجرا می‌نمودند. بیشتر این جشن‌ها رنگ و بوی دینی و مذهبی داشت و با نیایش و ستایش اهورامزدا همراه بود. در این جا مقصود آن نیست که به یکایک این جشن‌ها و زمان و چگونگی اجرای آن پرداخته شود، چرا که در این زمینه پژوهش‌های فراوان از سوی عالمان و پژوهشگران

قدیم و جدید صورت گرفته است. تنها به صورت گذرا به چند جشن بزرگ که در شاهنامه هم به آن اشاره شده پرداخته می‌گردد و خوانندگان به مطالعه منابعی که در این زمینه هست ارجاع داده می‌شوند.

جشن‌ها

جشن نوروز

واژه نوروز در پهلوی به صورت (نو کروج Nōkroj) آمده است که مرکب از دو بخش است، بخش اول (نو ک) به معنی نو و تازه و بخش دوم به معنی روز (خیام، ۱۳۸۵: ۲). از دیدگاه نجومی، مقارن با ترازمندی بهاری (اعتدال ربیعی)؛ یعنی، هنگامی است که خورشید روی مدار استوا قرار می‌گیرد و روز با شب برابر می‌شود. از نظرگاه تاریخی و ملی، نوروز هنگامی است که جمشید شاه از سازندگی فراغت می‌یابد، مردمان در آسایش و کشور در آبادی کامل است و جمشید بر دیوان مسلط شده است و روزی است که تاریکی از روشنایی جدا گشته و روز از شب پدیدار آمده است (ر.ک. رستگارفسائی، ۱۳۸۱: ۵۸).

نوروز ایرانی در آن واحد هم جشن ویژه اهورامزداست (که در روز هرمزد فروردین برگزار می‌شد) و هم روزی است که آفرینش مردم و گیتی در آن انجام گرفته است. در نوروز است که فرشکرد (Fraškard) جهان (نوآیین کردن نهایی آفرینش در رستاخیز) صورت می‌پذیرد (ر.ک. الیاده، ۱۳۸۴: ۷۷).

در شاهنامه به بنیاد نهادن جشن نوروز توسط جمشید پیشدادی اشاره شده :

چو خورشید تابان میان هوا	نشسته برو شاه فرمان روا
جهان انجمن شد بر آن تخت او	شگفتی فرو مانده از بخت او
به جمشید بر گوهر افشاندند	مر آن روز را روز نو خواندند
سر سال نو هرمز فرودین	بر آسوده از رنج روی زمین
بزرگان به شادی بیاراستند	می و جام و رامشگران خواستند
چنین جشن فرخ از آن روزگار	به ما ماند از آن خسروان یادگار

(ج ۱/ ۴۲: ۵۵-۵۰)

نام نوروز در اوستا نیامده است، پرسشی که برای بسیاری پیش می‌آید آن است که چرا در اوستا هیچ اشاره‌ای به نوروز نشده است؟ باید گفت که اوستا مجموعه‌ای دینی است و در دین زردشتی مراسم و جشن‌های ویژه آن دین وصف شده است. نوروز پیش از عصر اوستایی در فلات ایران رایج بوده است. اما در دوره‌های متأخر یعنی در عهد ساسانی ذکر آن دیده می‌شود. زمانی که دیگر این جشن در میان زردشتیان نیز کاملاً پذیرفته شده بود. زردشت در شمال شرقی ایران ظهور کرد و از این رو جشن‌های نخستین زردشتی باید مربوط به آسیای میانه باشد. شاید هم در شرق ایران آن زمان اصلاً نوروز رواج نداشته است تا در اوستا از آن یاد کنند. در کتاب‌های پهلوی و مانوی اشاره‌های فراوان به نوروز بویژه از لحاظ گاه‌شماری می‌شود. در کتاب «دینکرد» از روزهای اضافی آخر سال به عنوان روزهای «گردان» و شمرده شده نام برده می‌شود که به جشن نوروز منتهی می‌گردند (بهار، ۱۳۸۶: ۲۹۲-۲۴۹). در دینکرد آمده است: «درباره نوروز و مهرگان و دیگر جشن‌های کهن، نوی آن از آغاز آفرینش است، نخستین روز به عنوان نوروز معین شد» (تفضلی، ۱۳۸۶: ۷۸).

در گزیده‌های زادسپرم آمده است: «زردشت با به سر رسیدن سی سال از زادنش فراز، (که اندر) ماه اسفندارمذ و روز انیران (بود) بدان زمان که چهل روز از نوروز گذشته، پنج روز، جشن بهار بود ... به جایی رفته بود به ناموری پیدا که مردمان از بسیار سوی، به آن جشن همی‌شدند» (راشدمحصل، ۱۳۶۶: ۷۴).

در بندهشن نیز که از کتابهای دیرینه به زبان پهلویست از نوروز سخن به میان آمده: «اگر در سال نیک شاید زیستن، به سبب خرداد است. چنین گوید که؛ همه نیکی چون از ابر گران به گیتی آید، آن به خرداد روز که نوروز است، آید باشد که گوید که همه روز آید اما آن روز بیش آید» (بهار، ۱۳۸۰: ۱۱۶).

بیرونی می‌گوید: ... نوروز، نخستین روزی بود که جمشید مروارید را از دریا برون آورد و پیش از او کسی مروارید را نمی‌شناخت، این روز به داخل شدن آفتاب در برج حمل بوده و مردم آن را عید گرفته و شادمانی می‌کردند (ر.ک. بیرونی، ۱۳۷۷: ۵۶۳).

در نوروزنامه آمده است: «هر که روز نوروز جشن کند و به خرمی پیوندد تا نوروز دیگر عمر در شادی و خرمی گذارند» (خیام، ۱۳۸۵: ۱۹).

در دوره ساسانیان، مردم جشن نوروز را بیش از دیگر جشن‌ها گرامی می‌داشتند. این جشن در آغاز سال بود و ایرانیان به شادی و سرور می‌پرداختند. مردم در این روز دست از کار می‌کشیدند و مالیات‌های خود را می‌پرداختند و به آب‌تنی و تفریح می‌شتافتند و این جشن در دربارهای ساسانی باشکوهی بسیار برگزار می‌گشت.
جشن مهرگان

این جشن در روز مهر از ماه مهر، یعنی؛ شانزدهم مهر ماه برگزار می‌گشت و پس از نوروز محبوب‌ترین جشن ایرانیان بود. ابوریحان بیرونی می‌نویسد: «... عیدی است بزرگ و به مهرگان معروف است و این عید مانند دیگر اعیاد برای عموم مردم است و تفسیر آن دوستی جان است. می‌گویند سبب اینکه ایرانیان این روز را بزرگ داشته‌اند، آن شادمانی و خوشی است که مردم شنیدند فریدون خروج کرده، پس از آنکه کاوه بر ضحاک بیوراسب خروج نموده» (بیرونی، ۱۳۷۷: ۳۳۹).

جشن مهرگان نیز مانند نوروز از سه جنبه نجومی (طبیعی) تاریخی و دینی بهره‌مند بود. از نظر نجومی، مهرگان در اوج ترازمندی پاییزی و جشن برداشت محصول است. از نظر تاریخی روز نیرومندی داد و راستی است که در آن روز فریدون به یاری کاوه آهنگر بر ضحاک چیره شد و به دوران ستم و خونخواری و دروغ او پایان داد و حق بر ناحق چیرگی یافت. از لحاظ مذهبی در مهرگان فرشتگان به یاری کاوه و فریدون آمدند و در فرهنگ ایرانی، مهر یا میترا ایزد نگهبان پیمان و هشدار دهنده به پیمان شکنان و یاور دلیر مردان جنگاور است.

فردوسی، فریدون فرخ را بنیان‌گذار جشن مهرگان معرفی می‌کند:

فریدون چو شد بر جهان کامگار	ندانست جز خویشان شهریار
به رسم کیان تاج و تخت مهی	بیساراست با کاخ شاهنشهی
به روز خجسته سر مهر ماه	به سربر نهاد آن کیانی کلاه ...
دل از داوری‌ها سپرداختند	به آیین یکی جشن نوساختند ...
پرستیدن مهرگان دین اوست	تن آسانی و خوردن آیین اوست
اگر یادگار است از او ماه مهر	بکوش و به رنج ایچ منمای چهر

(ج ۱/ ۷۹: ۱-۱۰)

در اوستا و کتاب‌های پهلوی اشاره چندانی به جشن مهرگان نشده است، جز آنکه به نوشته بندهشن «مشی و مشیانه» (نخستین مرد و زن جهان) در این روز از تخمه گیومرت زاده شدند (ر.ک. بهار، ۱۳۸۰: ۶۶).

جشن مهرگان شش روز به درازا می‌کشید (شانزدهم تا بیست و یکم مهرماه) که روز آغاز آن را «مهرگان همگانی» و روز پایانی آن را «مهرگان ویژه» می‌خواندند.

در میان رودان نیز در عهد سومری و جشن بهاری و پاییزی وجود داشت که بعدها در عصر تمدن بابلی با هم ادغام شدند، اما در فلات ایران به صورت دو جشن باقی ماندند و این دلیل آن است که وجود این جشن‌های دوگانه در ایران به سبب وام‌گیری بعدی از میان‌رودان نبوده است (ر.ک. بهار، ۱۳۸۶: ۲۹۱).

اما این که چرا مهرگان برخلاف نوروز بتدریج در میان ایرانیان بی‌رنگ شد، دلیلی استوار ندارد. اما ناگفته نماند که تا اوایل دوره اسلامی این جشن بسیار رواج داشت و مراسم آن گسترده بود و احتمالاً از دوره مغول این چنین تضعیف شد. پس باید علل کم‌رنگ شدن آن را در زمان پس از یورش مغول جستجو کرد.

جشن سده

یکی از با شکوه‌ترین جشن‌های ایران باستان پس از نوروز و مهرگان جشن سده بود که در آبان روز، دهم بهمن ماه برگزار می‌شد. به طور کلی جشن سده بر پایه دو اصل کلی، فلسفی-اعتقادی و ملی استوار است که به علت پیدایش آن معنی و مفهوم می‌بخشد: ۱- حادثه کشف آتش توسط هوشنگ و همراهانش در کوه؛ ۲- تولد و زایش مهر (= خورشید) و سپری شدن صد روز از غلبه فریدون بر ضحاک.

از نظر تاریخی این جشن به هوشنگ پیشدادی منسوب است. از نظر دینی این جشن یادآور ستایش فروغ ایزدی است که فروغ ماه، آتش، چراغ و روشنی دل و جان آدمی، همه نشانه‌ای از آن است (ر.ک. رستگار فسایی، ۱۳۸۱: ۶۰).

در اوستا و متون پهلوی نامی از این جشن به میان نیامده و به طور قطع آیینی متأخر نیست. سده جشن عمومی و همه‌گیر دوره ساسانی نبوده و کاملاً زردشتی نیست. تنها از متون اسلامی برمی‌آید که پیش از اسلام جشن سده وجود داشته است. دین زردشتی شاید این جشن را به دلیل آن که به گونه‌ای حالت جادویی داشته، نپذیرفته باشد. اگر قول «بیرونی» درست باشد، این جشن از دوره اردشیر بابکان از قرن سوم میلادی در شمار جشن‌های رسمی درآمده و سپس با آیین زردشتی درآمیخته و آن‌گاه صورت جشن ملی یافته و تا قرن‌ها پس از اسلام دوام آورده است. این نظر بسیار محتمل است، زیرا دوره اشکانی و ساسانی دوره درآمیختن کامل فرهنگ بومی و آریایی در ایران است (ر.ک. بهار، ۱۳۸۶: ۲۹۹-۲۹۲).

اما فردوسی در ضمن حوادث سلطنت هوشنگ به زیبایی از جشن سده یاد کرده است و بنیان آن را به هوشنگ نسبت می‌دهد (ر.ک. ج. ۳۳-۳۴ / ۸: ۲۲-۹).

به جز این سه جشن بزرگ می‌توان از جشن‌های دیگری نیز مانند تیرگان، یلدا، مزدگران (مژده‌گیران)، بهمنجه، فروردگان، اردیبهشت‌گان، خردادگان و ... یاد کرد.

شادباش (تبریک)

یکی دیگر از نشانه‌های جامعه شاد ایران باستان شاد باش گفتن آنان به مناسبت‌های مختلف بود. رسم انجام شادباش در زمان‌های شادمانی همانند تولد کودک، سالروز تولد، پیوکانی (ازدواج)، مراسم تاج‌گذاری یا اعیاد ملی اجرا می‌شد.

قدیم‌ترین سند درباره جشن تولد در ایران به هردوت برمی‌گردد. بنا بر گفته او ایرانیان زاد روزهای خود را با جشن‌های باشکوه، قربانی کردن حیوان و دادن غذا برگزار می‌کردند: «در نزد ایرانیان برای هر کس روز خاصی پر اهمیت است و با تشریفات برگزار می‌شود و آن روز زاده شدن اوست. معتقدند در آن روز باید بیشتر از هر روز دیگری خوراک فراهم سازند.

ثروتمندان در زاد روز خود گاو نر یا شتری را تماماً کباب می‌کنند ولی تهیدستان جانوران کوچکتری استفاده می‌کنند» (هردوت، ۱۳۸۹: ۱۶۳).

در شاهنامه اشاراتی به مراسم تبریک‌گویی در موقع تولد هست، از جمله: شادمانی بسیار به هنگام تولد رستم (ر.ک. ج ۱ / ۲۴۰: ۱۵۳۰-۱۵۲۶) و فرستادن نامه شادباش سام به زال، پدر رستم، (همان، ۲۴۱: ۱۶۴۴ - ۱۵۳۷) و یا شادباش موبد خطاب به فریدون به هنگام تولد منوچهر (همان، ۱۰۸: ۴۸۵).

برای نمونه می‌توان به جشن زایشی که برای شاپور، پوراورمزدنرسی، برپا شد اشاره کرد:

چهل روز بگذشت برخوب چهر یکی کودک آمد چوتابنده مهر

ورا موبدش نام شاپور کرد بران شادمانی یکی سور کرد

(ج ۷/۲۱۸: ۳۴-۳۵)

اسناد تاریخی کمی درباره شادباش به هنگام ازدواج در دست است. در شاهنامه اشاره‌ای به ازدواج رستم و تهیمینه است که اطرافیان به آنها تبریک می‌گویند:

چو بسپرد دختر بدان پهلوان همه شاد گشتند پیر و جوان

ز شادی بسی زر بر افشانند آبر پهلوان آفرین خواندند

که این ماه نو بر تو فرخنده باد سر بدسگالان توکنده باد

(ج ۲/ ۱۷۶: ۹۶-۹۴)

در برخی از تاج‌گذاری‌های شاهان که در شاهنامه آمده، می‌توان شاهد شادباش پهلوانان و اطرافیان به شاه بود. برای نمونه هنگام تاج‌گذاری منوچهر (ر.ک. ج ۱/۱۳۷-۱۳۶)، کیخسرو (ر.ک. ج ۴/۹-۸)، بهرام گور (ر.ک. ج ۷/۳۰۴)، انوشیروان (ر.ک. ج ۸/۵۴-۵۳) و ... این تبریکات دیده می‌شود.

هدیه دادن

یکی از رسوم پسندیده در بین ایرانیان باستان «هدیه دادن» بود. این رسم شادی‌آور موجب نزدیکی بیشتر دلها به یکدیگر و محبت و دوستی و آرامش می‌شد. این سنت چنان در نظرشان پراهمیت بود که روز خاصی را به آن اختصاص داده بودند و آن روز سپندارمذ از ماه اسفند (پنجم اسفندماه) بود که جشن مزدگران (مژده‌گیران) می‌گرفتند و طی آن مردان به زنان هدیه می‌دادند. در آثارالباقیه آمده است: «عید زنان است و مردان در این روز به زنان بخشش‌ها می‌کنند». در این روز افسون می‌خواندند و مردم با دانه‌های انار یکدیگر را می‌کوبیدند، زیرا معتقد بودند آب انار همانند پادزهری است که آنان را در برابر نیش عقرب محافظت می‌کند (ر.ک. بیرونی، ۱۳۷۷: ۲۶۰).

در شاهنامه علاوه بر هدایایی که به مناسبت‌های مختلف به شاهان داده می‌شد و بیشتر جنبه رسمی و تشریفاتی داشت، چند مورد از هدیه دادن مردان به زنان نیز وجود دارد که از آن جمله است هدایای سام، پدر زال، به رودابه به مناسبت پیوندش با زال، هدیه دادن مهراب کابلی به رودابه و هدیه‌ای که رستم به همراه نامه‌ای برای تهیمینه می‌فرستد:

بخندید و سیندخت را سام گفت که رودابه را چند خواهی نهفت

بدوگفت سیندخت هدیه کجاست اگر دیدن آفتابت هواست

به یک تختشان شاد بنشانند عقیق و زبرجد بر افشانند

(ج ۱/۲۳۲: ۱۴۳۶-۱۴۳۷)

و یا تهمینه:

یکی نامه از رستم جنگجوی بیاورد و بنمود پنهان بدوی
سه یاقوت رخشان به سه مهره زر ز ایران فرستاده بودش پدر
(ج ۲/۱۷۸: ۱۲۷-۱۲۸)

رامشگری

یکی از راهکارهای موثر برای ایجاد یک فضای آرامش بخش و طربناک در یک جامعه رواج دادن موسیقی در آن جامعه است. جامعه ایران باستان به این موضوع به خوبی پی برده بود. حضور گوسانان پارتی در عهد اشکانیان و حضور پررنگ رامشگرانی چون باربد، سرکش (سرکیس) و نکیس در دوره ساسانیان نشانگر دلبستگی جامعه ایران باستان به خنیاگری و موسیقی است. نقل قول است که چون قصری که خسرو پرویز دستور داده بود برای شیرین بسازند به پایان رسید، کارگزاران، باربد را مأمور کردند که پایان کار را با سرودی روایی به آگاهی خسرو پرویز برساند. او «نغمه باغ نخچیران» را ساز می کند و روایت را بر شاه می خواند. باربد همچنین خواسته فراموش شده شیرین را که جویبارهایی از می و شیر در این باغ است با نوا و چامه خود به خسرو پرویز یادآوری می کند (ر.ک. آموزگار، ۱۳۸۶: ۲۸).

این گونه نوازندگی و گوسانی و خنیاگری، به هیچ وجه خاص دربار نبوده است. نمونه های فراوانی در دست است از رواج این آیین در میان توده مردم، توجه به خنیاگری و خوش باشی رعیت، پادشاه ساسانی، بهرام گور را بر آن داشت تا خنیاگرانی از هند (لوریان، لولیان) به ایران دعوت کند و نگذارد که محنت کشان عالم، لحظه ای چند را که برای فراغت دارند از این شادی که هدیه ایزدی است بازمانند (ر.ک. زرین کوب، ۱۳۷۵: ۲۷۲).

در دوره ساسانی موسیقی مورد توجه بوده است؛ اردشیر بابکان طبقات نغمه گران و مطربان و آشنایان به صنعت و هنر موسیقی را به نظام آورد. خسرو انوشیروان مرتبه مطربان را به ترتیبی که در ایام اردشیر بابک بود مقرر کرد (ر.ک. مسعودی، ۱۳۷۴: ۲۴۱-۲۴۰). ایرانیان ساسانی موسیقی را برای اعمال مذهبی، عشق و جنگ لازم می دانستند (ویل دورانت، ۱۳۷۳: ۱۷۰). «ساسانیان سامعه را با الحان دلکش موسیقی - که با مهارت و استادی ترکیب یافته بود- پرورش می دادند. در بزهای خاص رئیس تشریفات (خرم باش) به استادان موسیقی دستور می داد که فلان لحن و فلان مقام را بنوازند» (کریستن سن، ۱۳۸۵: ۳۲۷-۳۲۶). «مسلمانان از ایرانیان موسیقی را اقتباس کردند. آنان از ایرانیان تاریخ و موسیقی و ستاره شناسی و ادبیات و پند و اندرز و شرح حال بزرگان را اقتباس کردند» (مطهری، ۱۳۶۲: ۴۳۶).

از نمونه های رامشگری در شاهنامه در داستان های مربوط به زال، رستم، کیکاووس، سهراب، اسفندیار و... می توان اشاره نمود (ر.ک. ج ۲/۱۷۴: ۵۹-۵۸) و (ر.ک. ج ۵/۹: ۵۳-۴۶).

ناگفته نماند که موبدان و روحانیان زردشتی و مانوی در برابر خنیاگری واکنشی منفی داشته اند و پیوسته هشدار می دادند که مردم به وسوسه های ناشی از سرودهای خنیاگران دچار نشوند. احتمالاً تمایل شدید مردم به سوی این گونه سرودها چنین ممنوعیتی را به وجود آورده است (ر.ک. بویس، ۱۳۸۱: ۴۶).

نخچیرگری (شکار)

از تفنن ها و سرگرمی های مفرح و شادی آفرین در ایران باستان باید به نخچیرگری یا شکار اشاره نمود. در میان ایرانیان کهن، شکار جنبه تجارتي و منفعت طلبانه نداشته است و بیشتر به منظور تفریح و شادی و یا زور آزمایی و قدرت نمایی صورت می گرفته است.

البته این نکته چندان روشن نیست که شکار فقط مخصوص شاهان و درباریان بوده و یا توده مردم هم برای نشاط و خوشدلی آهنگ شکار می نموده اند؟ نه تنها شکار بلکه نگهداری پرندگان و حیوانات شکاری هم مایه شادمانی ملوک بوده اند (ر.ک. خیام، ۱۳۸۵: ۶۷).

شکار با باز و یوز و سگ از روزگاران دیرین در میان ایرانیان رایج بوده است. در داستان «ویس و رامین»، رامین از این که باز و یوزش خفته اند و مدت شش ماه است که به شکار نرفته اند احساس دلتنگی می کند:

سمند و رخس من بایوز و باسگ	سراسر خفته اند آسوده از تگ
نه یوزانم سوی غرمان دویند	نه بازانم سوی کبکان پریدند
اگر شاهم دهد همداستانی	کنم یک چند که نخچیر گانی...
تذروان را به بازان آزمایم	سگان را نیز بر خوکان گشایم
چو غرم آید به پیش اندر شکارم	جهنده یوز را بر وی گمارم
بدیدم شش مه این ایوان دلگیر	بینم باز شش مه دشت نخچیر

(فخرالدین اسعد گرگانی، ۱۳۳۷: ۱۳۳)

در شاهنامه موارد متعددی از صحنه های شکار بیان شده است و چندین جا به صراحت آمده که هدف از شکار برطرف کردن غم و ایجاد نشاط و خوشدلی است. برای نمونه می توان به صحنه شکار رفتن سیاووش و ایرانیان به همراه افراسیاب و تورانیان اشاره کرد:

بدان شاهزاده چنین گفت شاه که یک روز بامن به نخچیر گاه
گر آیی که دل شاد و خرم کنی روان را به نخچیر بی غم کنی...
(ج ۳/۹۰: ۱۴۰۱-۱۳۸۶)

پیامدهای شادی

اکنون به این موضوع پرداخته می شود که چرا ایرانیان باستان تا این اندازه برای شادی ارزش و تقدس قائل بودند و آفرینش آن را چرا هم سنگ آفرینش ایران و آسمان و زمین می دانستند. برای پاسخ به این پرسش بهتر است به بررسی اثرات و پیامدهای شادی پرداخته گردد:

امید و پویایی و تحرک

سخن و گفته ای که در آن امید به آینده و ایجاد دیدگاه مثبت نسبت به آینده برای کسی گفته شود، موجب ایجاد شادی و مسرت در وی خواهد شد. فردوسی بر شور، شادی و جنبش آدمیان تأکید می کند و آن را امید بخش می داند:

سخن های امید گویم اکنون که دل را به شادی بود رهنمون

(ج ۸/۱۹۷: ۲۴۶۸)

تن آسانی و کاهلی دور کن بکوش و ز رنج تنت سورکن

(ج ۸/۱۳۱: ۱۳۰۷)

چو کاهل بود مرد برنا به کار ازو سیر گردد دل روزگار

نماند ز نا تندرستی جوان مبادش توان و مبادش روان

(ج ۸/۱۳۷: ۱۳۹۷-۱۳۹۶)

در فضا و محیط شاد ذهن انسان پویا، زبانش گویا و استعدادش شکوفاتر می‌شود. شادی به انسان نیرو می‌بخشد تا بتواند در برابر بدخواهان نیرومندتر و کوبنده‌تر ظاهر شود. در یسنای اوستا، سرود یکم، هات بیست‌ونهم آمده است: «ای مزدا اهوره؛ ما را نیروی مینوی و شادمانی بخش تا بر ستیز و آزار دشمنان چیره شویم» (دوستخواه، ۱۳۸۹: ۸).

شادی و امید دو جزء جدایی‌ناپذیر دین و فلسفه زردشت هستند. اگر این است که گیتی جایگاه تحقق خواست و خرد ایزدی و پیروزی بر اهریمن نیستی است؛ اگر گیتی میدان و جولانگاه کوشش و پیکار با اهریمن و نمادها و نشانه‌های اوست، پس این کوشش و نبرد جز با امید و شادمانی شدنی نتواند بود (ر.ک: ثاقب فر، ۱۳۷۷: ۲۳۹).

سلامت جسم و جان

در یکی از متن‌های پهلوی سخن حکمت‌آمیز و در خور تأملی آمده است: «شاد می‌باش، چه مردم ایدون همانا چون مشک پر باد است که چون باد از آن بدر رود هیچ در او نماند» (بهار، ۱۳۴۷: ۴۶).

این سخن به صراحت بیانگر آنست که انسان بدون شادی چیزی برایش نمی‌ماند. شادی همه چیز آدمی و تضمین‌کننده سلامت تن و جان است. ضمانت‌کننده سلامت روان و افزونی خرد است:

چو شادی بگاهی، بکاهد روان خرد گردد اندر میان ناتوان

و یا: (ج ۷/۲۱۱: ۲۳)

چو خشنود باشی تن آسان شوی و گر آرزوی هراسان شوی

(همان: ۱۸)

این سخنان حکیم توس قرابت شگفتی با این عبارت «مینوی خرد» دارد: «غم مخور چه غم خورنده را رامش گیتی و مینو از میان می‌رود و کاهش به تن و روانش افتد» (تفضلی، ۱۳۸۵: ۲۱).

در جای دیگری از همین کتاب آمده است: «پرسید دانا از مینوی خرد؛ شادی که از هر شادی برتر است کدام است؟ مینوی - خرد پاسخ داد، شادی‌ای که از هر شادی برتر است تندرستی و امنیت و نیک‌نامی و نیکوکاری است» (همان: ۳۵).

در شاهنامه شادی فزاینده خرد معرفی می‌شود و خردمندی هم شرط شاد زیستن دانسته می‌شود. در حقیقت خرد و شادی لازم و ملزوم یکدیگرند:

هر آن کس که در بیم و اندوه زیست بر آن زندگانی بیاید گریست

بد و نیک بر ما همی بگذرد نباشد دژم هر که دارد خرد

(ج ۸/۸۵۲: ۱۳۸۴)

همیشه خردمند و امیدوار نبیند جز از شادی از روزگار

(ج ۸/۸۶۲: ۲۴۶۹)

و جای دیگر: نخست آنک هر کس که دارد خرد ندارد غم آن کزو بگذرد

نه شادان کند دل به نایافته نه گر بگذرد ز و شود تافته

(ج ۸/۱۲۸: ۱۲۵۷ - ۱۲۵۶)

سوگ‌ستیزی و غم‌گریزی

شادی، ایرانی باستان را از غم و سوگ دور می‌کرد. آنان به کراهت سوگ و غم و تقدس شادی باور داشتند. در ارداویراف - نامه عاملان سوگواری‌های پرهیاهو و افراطی در جهان دیگر عذاب می‌شوند: «دیدم روان زنانی که سرشان بریده و از تن جدا بود

و زبان آنها بانگ داشت. پرسیدم: این روان چه کسانی است؟ سروش پاک و ایزد آذر گفتند: این روان آن زنانی است که در گیتی بسیار شیون و مویه کردند و بر سر و روی زدند» (آموزگار، ۱۳۸۲: ۷۹).

مینوی خرد از ده زمین ناشاد، دهمین را زمینی می‌داند که در آن شیون و مویه کنند (ر.ک. تفضلی، ۱۳۸۵: ۱۹).

در دین زردشت نیز بارها و با سختگیری فراوان شیون و زاری نهی شده است. پس از مرگ، که نزد ایرانیان باستان کرده‌ای اهریمنی و تحت تأثیر دیوان است در ماتم کسی به گزاف گریستن، به سر و سینه زدن، موی کندن، روی خراشیدن، خاک بر سر ریختن و به دستگیری مویه گران مراسم بر پا کردن همگی از مواردی است که در آیین مزدیسنا منفی و باز داشته بوده است (ر.ک. دوستخواه، ۱۳۸۹: ۱۹۷).

سوگواری به موجب وندیداد نیز کرداری اهریمنی است. آنچه باعث شگفتی است، تفاوت آشکار میان این آیین در شاهنامه و موضع‌گیری شدید و سختگیرانه متون دینی باستانی ایران - که هر دو یادگار گذشته دیرین ایرانیان است - در باب منع سوگواری پس از مرگ است که یافتن علل این تفاوت آشکار گفتار و مجالی دیگر می‌طلبد (ر.ک. پورخالقی چترودی، ۱۳۸۹: ۸۳-۶۳).

به هر روی نفس سوگ در شاهنامه پذیرفته و رایج است و این کلیت، گاه با جزئیات مفصل و پرطمطراق و گاه همراه با ذکری مختصر نقل می‌شود. برای نمونه می‌توان به سوگ کیومرث بر مرگ سیامک (ر.ک. ج. ۳۰/۱: ۳۹)؛ سوگواری رستم بر مرگ سهراب (ر.ک. ج. ۲۴۳/۲: ۹۸۲)؛ سوگ خلق بر مرگ بهرام گور (ر.ک. ج. ۴۵۴/۷: ۲۵۹۲) و ... اشاره کرد.

نتیجه‌گیری

ایرانی در بطن فرهنگ خود حاوی و ناقل یک تمدن پربار بود و بسیاری از عادات جالب را در اعتقادات و اجتماع خود داشت. زندگی در اجتماع ایران باستان رنگ شادی داشت و از این رو جشن‌های ملی و آیین‌های فراوانی در تاریخ و فرهنگ ایران مرسوم شد که آن را از سایر فرهنگ‌ها متمایز کرد

مطابق آنچه در سنگ نوشته‌ها، اوستا، متون پهلوی و شاهنامه آمده است؛ ایران باستان شادی را موهبتی عظیم از جانب ایزد می‌شمرد. ایران باستان سعادت انسان را در گرو زندگی مرفه، شاد و سازنده می‌دانست و هر گونه ریاضت‌گرایی در حیات این جهانی را تباه‌کننده زندگی پس از مرگ می‌پنداشت.

ایرانیان کهن شادی خود را به اشکال مختلف چون بر پا داشتن جشن‌های متعدد در طول سال، شادباش گفتن به یکدیگر، هدیه دادن به عزیزان و نزدیکان، رامشگری، شکار و ... نشان می‌دادند. آنها از هر فرصتی برای ابراز شادی بهره می‌بردند و بر این باور بودند که آرمان زندگی، شادی و خوشبختی است. شادی را موجب ایجاد امید و پویایی و تحرک؛ فزاینده خرد؛ تضمین‌کننده سلامت تن و روان و سبب سوگ‌سوزی و غم‌گریزی می‌دانستند. در شاهنامه پهلوانان و ناموران و حتی مردم عادی، لحظه‌ای از شادی فروگذار نمی‌کنند و پس از هر نبرد یا پیش از آن و حتی در جریان نبردها، به بزم و شادی می‌پردازند.

در شاهنامه که تبلور باورها و آیین‌های ایران باستان است به شادی، آیین‌های شادی و پیامدهای آن پرداخته شده است که مسلماً استاد هنرمند و فرهنگ‌مند توس در این رویکرد، به سنگ نوشته‌ها، اوستا و متون پهلوی التفات وافر داشته است. نظرگاه شاهنامه جز در باب سوگ و سوگواری با آنچه در متون کهن آمده مانندگی و تشابه دارد.

منابع

۱. آموزگار، ژاله، (۱۳۸۲)، **ترجمه ارداویرافنامه**، تهران: معین.
۲. ----- و احمد تفضلی، (۱۳۸۶)، **دینکرد** (کتاب پنجم)، تهران: معین.
۳. -----، (۱۳۸۶)، **زبان، فرهنگ، اسطوره**، تهران: معین.
۴. الیاده، میرچا، (۱۳۸۴)، **اسطوره بازگشت جادودانه**، ترجمه بهمن سرکاراتی، تهران: کتابخانه طهوری.
۵. باقری، مهری، (۱۳۸۵)، **دین‌های ایران باستان**، تهران: قطره.
۶. بهار، محمدتقی، (۱۳۴۷)، **ترجمه چند متن پهلوی**، تهران: سپهر.
۷. -----، (۱۳۴۷)، **چترنگ نامک، ترجمه چند متن پهلوی**، تهران: سپهر.
۸. بهار، مهرداد، (۱۳۸۰)، **بندهشن، فرنخ دادگی**، تهران: توس.
۹. -----، (۱۳۸۶)، **جستاری در فرهنگ ایران**، تهران: اسطوره.
۱۰. بیرونی، ابوریحان، (۱۳۷۷)، **آثارالباقیه**، ترجمه اکبر داناسرشت، تهران: امیرکبیر.
۱۱. بویس، مری، (۱۳۸۱)، **زردشتیان**، ترجمه عسگر بهرامی، تهران: ققنوس.
۱۲. پورخالقی چترودی، مه‌دخت، لیلا حق‌پرست، (۱۳۸۹)، «بررسی تطبیقی آیین‌های سوگ در شاهنامه و بازمانده‌های تاریخی - مذهبی سوگواری در ایران باستان»، **نشریه ادب و زبان دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید باهنر کرمان**، شماره ۲۷، صص. ۶۳-۸۳.
۱۳. تفضلی، احمد، (۱۳۸۵)، **ترجمه مینوی خرد**، تهران: توس.
۱۴. ثاقب‌فر، مرتضی، (۱۳۷۷)، **شاهنامه فردوسی و فلسفه تاریخ ایران**، تهران: معین.
۱۵. خیام‌نیشابوری، عمر بن ابراهیم، (۱۳۸۵)، **نوروزنامه**، تصحیح مجتبی مینوی، تهران: اساطیر.
۱۶. دوستخواه، جلیل، (۱۳۸۹)، **گزارش اوستا**، جلد ۱ و ۲، تهران: مروارید.
۱۷. راشد محصل، محمدتقی، (۱۳۸۰)، **کتیبه‌های ایران باستان**، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
۱۸. -----، (۱۳۶۶)، **ترجمه گزیده‌های زادسپرم**، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
۱۹. رستگار فسایی، منصور، (۱۳۶۹)، **بیست و یک گفتار درباره شاهنامه و فردوسی**، شیراز: نوید.
۲۰. زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۷۵)، **روزگاران ایران**، تهران: سخن.
۲۱. فخرالدین اسعدگرگانی، (۱۳۳۷)، **ویس و رامین**، تصحیح محمدجعفر محجوب، تهران: اندیشه.
۲۲. فردوسی، ابوالقاسم، (۱۳۷۴)، **شاهنامه**، بر پایه چاپ مسکو، به کوشش سعیدحمیدیان، تهران: داد.
۲۳. کریستن سن، آرتور، (۱۳۸۵)، **ایران در زمان ساسانیان**، ترجمه رشید یاسمی، تهران: صدای معاصر.
۲۴. مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین، (۱۳۷۴)، **مروج الذهب**، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۱، تهران: علمی و فرهنگی.
۲۵. مطهری، مرتضی، (۱۳۶۲)، **خدمات متقابل اسلام و ایران**، تهران: صدرا.
۲۶. ویل دورانت، (۱۳۶۷)، **تاریخ تمدن**، ترجمه احمد آرام و همکاران، ج ۱ (مشرق زمین گاهواره تمدن)، تهران: علمی و فرهنگی.